

# نامه های لنین به ماکسیم گورکی



لنین

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

## فهرست

نامه اول نین به ماکسیم گورکی

نامه دوم نین به ماکسیم گورکی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲

## نامه ی اول

آکسی ماکسیمیچ عزیز

۳۱ ژوئیه ۱۹۱۹

هر چه نامه ات را بیشتر می‌خوانم و به ارتباط میان نتایجی که گرفته‌ئی بیشتر می‌اندیشم، بیشتر متقاعد می‌شوم که هم این نامه و هم نتایجی که در آن بهش رسیده‌ئی و هم سرتاسر عقایدت ناسالم است.

در این اواخر، پتروگراد یکی از بیمارترین نقاط بوده، و این موضوع کاملاً روشن و قابل درک است، چون مردم آن بیش از دیگر جاها متحمل رنج و مشقت شده‌اند. هم کمبود خواربار فاجعه است، هم خطر نظامی. واضح است که اعصاب تو از این بابت متشنج است، و عجیب هم نیست. با این حال وقتی به تو می‌گویند باید محل سکونتت را عوض کنی این پیشنهاد را پشت گوش می‌اندازی. چون دست کم از نقطه نظر عقل سلیم- و نه از هج نقطه نظر دیگر- بیش از اندازه به اعصاب فشار آوردن، آشکارا از خرد به دور است و عواقب وخیم دارد.

در نامه ات هم، مثل گفت و گوهایت. يك مشت عقیده ی ناسالم هست که به مشتی نتایج بیمارگونه منتهی می‌شود.

نامه را با امراض اسهال خونی و وبا آغاز می‌کنی و ناگهان رنجشی بیمارگونه بهت غلبه می‌کند. پای «برادری و برابری» را می‌کشی وسط، و دست آخر هم ناخودآگاه به نتیجه‌ئی نظیر این میرسی که مثلاً مسئول این همه محرومیت و فقر و بیماری شهری محاصره شده کمونیسم است!

بعد بنا می کنی به ادبیات «موقتی» [کدام ادبیات؟ به کالینین چه ربطی دارد؟] متلك های نیش داری پراندن، که من اصلاً از آنها سر در نمی آورم و نتیجه می گیری که «پس مانده های ضعیف الاحوال کارگران روشنفکر» می گویند که آنها در «اسارت موژیک ها» تن به تسلیم داده اند.

هیچ منظورت را نمی فهم. یعنی کالینین متهم به تسلیم کارگران به موژیک ها است؟- گویا مقصود همین است.

بی گمان این موضوع را یا کارگرانی اختراع کرده اند که کودن و به کلی بی تجربه اند و در سر خود به جای مغز فقط اصطلاح «چپ» را می پروراندند، یا پرتجربه اما خسته و گرسنه و بیمارند، و یا دستپخت «پس ماندگان اشرافیت» است که برای تحریف قضایا قدرت بی نظیری دارند. اینها از گاه کوهی می سازند تا عقده ی دیوانه وارشان را نسبت به قدرت شوروی خالی کنند. خود تو هم، از این پس مانده، در نامه ات به همین نحو سخن می گویی و حالت ذهنی آنها تأثیر ناسالمی بر تو گذاشته.

می نویسی که «با افرادی از اکثر قشرهای مختلف جامعه» دیدار می کنی. دیدن مردم يك چیز است و احساس تماس روزانه با آنها در همه ی شنون زندگی شان يك چیز دیگر. تجربه ی عمده ی تو از این «پس مانده» یکی از راه حرفه ات است که وادارت می کند دوجین دوجین روشنفکران بورژوازی مذبذب را «بپذیری»؛ یکی هم بر اثر شرائط و اوضاع و احوال عمومی خودت.

وقتی همین «پس ماندگان» «تا حدودی هوادار قدرت شوروی» هستند. در حالی که «اکثر کارگران» دزد می پرورند و «کمونیست ها» به دارودسته ی سیاسی ارتقاء پیدا کرده اند و چیزهایی از این قبیل – ناگزیر تو خود به این نتیجه می رسی که انقلاب با کمک دزدها و بدون یاری قشر روشنفکر عملی نیست.

این روانشاسی صددرصد بیماری است که به شدت در محافل روشنفکران دو رو دویپشه ی بورژوا نضج گرفته.

همه جور کوشش به عمل آمده تا روشنفکران [روشنفکران غیرگارد سفید] علیه زده‌ها به میدان مبارزه کشیده شوند. جمهوری شوروی هر ماه درصد قابل توجهی از روشنفکران بورژوا را جذب خود می‌کند روشنفکرانی که با خلوص نیت به کارگران و دهقانان مدد می‌رساند، نه آنها که فقط کارشان غرزدن و از سرخشم و غیظ به زمین و زمان بدویی راه گفتن است. چنین موردی را در پتروگراد نمی‌توان «دید»، چون پتروگراد شهری است با تعداد بی‌شماری موجودات بورژوا [نه روشنفکر] که سررشته‌ی زندگی را گم کرده‌اند [همین جور سرشان را]، و اما در دیگر نقاط روسیه این مورد حقیقی تردید ناپذیر است.

در پتروگراد کسی بر این امر واقف است که استثنائاً صاحب اطلاعات کافی سیاسی و به خصوص دارای تجربه‌ی سیاسی وسیعی باشد، که متأسفانه تو آن فرد نیستی. چیزی که تو با آن سروکار داری سیاست و مشاهده‌ی کار ساختمان سیاسی نیست، حرفه‌ی خاص تو است که باعث می‌شود روشنفکران مذدب بورژوا احاطه‌ات کنند؛ يك مشت روشنفکر که نه چیزی می‌فهمند، نه چیزی را از ذهن خود پاك می‌کنند، نه چیزی یاد می‌گیرند؛ و بهترین حرفی که در باره‌شان می‌شود گفت این است که: از کوره در رفته‌اند، در منتهای نومیدی به سر می‌برند، غرولندشان تمامی ندارد، تعصبات دیرینه را مدام غرغره می‌کنند، تا سر حد مرگ ترسیده‌اند و یا خودشان را تا سر حد مرگ ترسانده‌اند.

اگر می‌خواهی ببینی، باید از پائین‌ترین لایه‌های اجتماعی شروع کنی، یعنی درست از همان جایی که مطالعه‌ی کار ساختمان يك زندگی جدید ممکن است: در يك اجتماع کارگری مستقر در استان یا حومه‌ی شهر. در اینجاها احتیاجی به این نیست که مجموعه‌ی از اطلاعات پیچیده و مبهم را جمع‌آوری کنی، بلکه همین مشاهده‌ی تنها کافی است. منتها، تو به جای این کارها رفتی شده‌ای ویراستار حرفه‌ی ترجمه و اینجور چیزها؛ یعنی کاری که مشاهده‌ی ساختمان جدید يك زندگی جدید را غیرممکن می‌کند. از این موضوع، همه‌ی نیرویت را بر سر شنیدن غرولندهای

بیمارگونه‌ی محافل ناسالم روشنفکران و مشاهده‌ی پایتخت سابق در شرائط خطرات بسیار سخت نظامی و محرومیت های شدید به هدر می دهی.

تو خودت را در موضعی قرارداده‌ئی که نمی توانی مستقیماً خصلت های جدید را در زندگی کارگران و دهقانان- یعنی نه دهم جمعیت روسیه- مشاهده کنی. آن موضوع تو را و میدارد که فقط بخشی از زندگی پایتخت سابق را ببینی: پایتختی که نخبه‌ی کارگزارش یا به جبهه رفته اند یا به حومه‌ی شهرها، و فقط تعداد کثیر بی تناسبی از روشنفکران بیکاره درش باقی مانده اند که در زندگی کمترین محلی از اعراب ندارند. به خصوص همان روشنفکرانی که تو را «محاصره» کرده اند. و تازه، هرگونه پندواندازی را هم با سرسختی تمام رد می کنی.

کاملاً روشن است که خودت را تا شرایط يك بیماری تنزل داده‌ئی، می نویسی که زندگی را نه تنها سخت، که «فوق العاده هم سرکش» یافته‌ئی!- حدس می زدم. در يك چنین موقعی، با عنوان « ویراستار ادبیات ترجمه‌ئی» در بیمارترین محل [پتروگراد] بست نشستن ( مناسب ترین شغل برای مشاهده‌ی مردم از دیدگاه يك هنرمند!). در آنجا به عنوان يك هنرمند هیچ چیز تازه‌ئی را نمی توانی ببینی و بررسی کنی. خواه در ارتش و حومه‌ی شهر، خواه در کارخانه. خودت را از امکان انجام آنچه يك هنرمند را ارضا میکند محروم کرده‌ای: در پتروگراد يك سیاستمدار می تواند کار کند، اما تو که سیاستمدار نیستی. امروز پنجره‌ها بدون هیچ دلیلی خُرد شده اند؛ فردا هم که تو دیگر از این کار ویراستاریت دست کشیده‌ئی جیغ و دادهایی از توی زندان بلند می شود، بعدش نوبت چندتا وعظ و خطابه‌ی جزئی مضطرب ترین افراد غیرکارگری که در پتروگراد باقی مانده اند می رسد؛ و بعد از آن هم سیل اظهار لحنیه‌ی قشر روشنفکر- قشر روشنفکر پایتختی که دیگر پایتخت نیست- و به دنبال آن هم صدها شکایت از کسانی که خطاکار بوده اند و ناتوان از اینکه ساختمان زندگی جدید را ببیند (این ساختمان به هر حال راه خاص خودش را طی می کند، گیرم در

پتروگراد حرکتش جاهای دیگر است). حال تو چگونه می توانی خودت را به نقطه‌ی  
تنزل بدهی که خود بی اندازه با زندگی سر عناد دارد.

کشور، زندگی را در حال مبارزه‌ی پرشور می گذارند: مبارزه بر ضدبورژوازی  
سراسر جهان، که به تلافی سرنگونی خودش انتقام دیوانه‌واری را تدارک دیده.  
طبیعی است که بر نخستین حکومت توده‌ی، نخستین ضربه‌ها از همه جا وارد شود.  
کاملاً طبیعی است. در اینجا است که سیاستمدار و هنرمند فعال ملزم به مشاهده‌ی  
مردمی هستند که در حومه‌ی شهرها و کارخانه‌های استان‌ها (و یا در جبهه) در حال  
ساختن زندگی جدیدند؛ در مراکزی که مانند پایتخت مرکز حملات خشماگین، مبارزه‌ی  
شدید علیه توطئه‌ها و خشم شدید روشنفکران نیست. پس خیلی آسان است که صرفاً  
از طریق مشاهده، تباهی شکل کهنه و نخستین طلایع زندگی جدید را از یک دیگر تمیز  
دهیم.

زندگی متقلب شده است. انشعاب از کمونیسم «عمیق می شود» البته بیان اینکه  
این انشعاب در کجاست ممکن نیست. در سیاست یا عقاید، سایه‌ی هم از این انشعاب  
دیده نمی شود. این انشعاب از کمونیسم نیست، انشعاب از مشرب است. میان مردمی  
که با سیاست سروکار دارند و جذب خشماگین ترین نوع مبارزه شده اند، و مشرب  
فردی که بطور تصنعی خودش را به جرگه‌ی کشانده است که قادر به مشاهده‌ی  
زندگی جدید نیست حال آنکه عقایدش در باره‌ی انحطاط پایتختی از بورژواها بهتر از  
خود او درک می شود.

من افکارم را در باره‌ی موضوع نامه‌ات به صراحت بیان کردم. مدت مدیدی است  
که از گفت و گوهایم با تو به این عقاید رسیده‌ام، منتها نامه‌ات به آنها شکل و  
نتیجه بخشید، و مجموعه‌ی عقایدی را که من از آن گفتم و گوها کسب کرده‌ام  
کامل کرد. قصد نصیحت کردن ندارم اما نمی توانم از این گفتن این نکته خودداری کنم  
که: شرائط، اوضاع و احوال، محیط محل سکونت و اشتغال خودت را هر چه زودتر  
بطور اساسی تغییر بده در غیراین صورت ممکن است زندگی از خوبی بیزارت کند.

باجهترین درودها

لنین

مجموعه ی آثار لنین به زبان انگلیسی

ج ۳۵، صفحه ۴۱۰ تا ۴۱۴

ارسالی به پتروگراد

چاپ نخست در ۱۹۲۵

در شماره ی اول کراسنایا لنوپیس



## نامه‌ی دوم

### آکسی ماکسیمیچ عزیز

تونکوف<sup>(۱)</sup> را ملاقات کردم. حتی پیش از دیدار او و دریافت نامه‌ی تو، در کمیته‌ی مرکزی تصمیم گرفته بودیم کامنف و بوخارین را مأمور کنیم به وضع روشنفکران بورژوای هوادار کادیت<sup>(۲)</sup> که دستگیر شده اند برسند و تا آنجا که ممکن است آنها را آزاد کنند؛ چون برایمان روشن است که در این مورد اشتباهاتی هم صورت گرفته.

واضح است که در مجموع، اکثر دستگیرشدگان از افراد کادیت (و هوادارانشان) بوده اند و این عملی درست و ضروری بوده.

وقتی اظهار نظر شدید اللحن تو را در باره‌ی این موضوع می خواندم به یاد گفته‌ی خودت افتادم که از صحبت هایمان [در لندن، کاپری و بعد از آن] به خاطرمانده بود:

### ما هنرمندان افراد بی مسوولیتی هستیم

واقعاً! تو این عبارت خشمگین را در باره‌ی چه چیزی بر زبان می آوری؟ در باره‌ی چند دوجین (یا شاید هم صدتائی) اشراف زاده‌ی کادیتی یا هوادار کادیت که چند روزی به زندان افتاده اند تا از توطئه هائی چون محاصره‌ی کراسنایا گورکا که جان ده ها هزار کارگر و دهقان را تهدید می کند جلوگیری شود؟  
حقا که فاجعه است! چه بی عدالتی بزرگی! چند روز یا حتی چند هفته زندان برای روشنفکران، به این خاطر که از کشتار ده ها هزار کارگر و دهقان جلوگیری شود!

### هنرمندان افراد بی مسؤولیتی هستند

خطا است که نیروی روشنفکری خلق را در نیروی روشنفکران بورژوا ادغام کنیم. از نیروهای روشنفکران بورژوا، برای نمونه کورولنکو<sup>(۳)</sup> را مثال می زنم. اخیراً جزوهی جنگ، میهن، و بشریت او را که در ماه اوت ۱۹۱۷ نوشته می خواندم. توجه کن، کورولنکو یکی از بهترین «هواداران کادت ها» و تقریباً منشویک است. اما چه اثر مکارانه نی! دفاع شرم آور از جنگ امپریالیستی در پس عبارات شیرین و فریبنده! آدم هرزه ی حرامزاده نی که غلام حلقه به گوش تعصبات بورژوازی است! برای چنین حضراتی کشتن ده میلیون نفر در یک جنگ امپریالیستی به توجیهش می آرد (با شگردهائی همراه با عبارت شیرین «علیه» جنگ). اما مرگ صدها هزار نفر در یک جنگ به حق داخلی علیه زمینداران و سرمایه داران، آه از نهادشان بر می آورد و اشک و آه و ناله های دیوانه وارشان را بلند می کند.

خیر، به این جور «استعدادها» اگر چند هفته نی را در زندان بگذرانند، هیچ گونه آسیبی وارد نمی شود، به خصوص که با این کار از توطئه ها (مانند کراسنایگورکا) و مرگ ده ها هزار نفر جلوگیری می شود. ما که این توطئه های کادت ها و هواداران شان را افشا کردیم می دانیم که پروفیسورها به اغلب توطئه گران یاری می رسانند. بله، این واقعیتی است.

نیروهای روشنفکری کارگران و دهقانان رشد پیدا می کنند و در روند مبارزه قدرت بدست می آورند تا بورژوازی و نوچه هایش، پادوهای روشنفکری سرمایه را سرنگون کنند. همان کسانی را که تصور می کنید تنها مغزهای متفکر ملت هستند. حقا که نه فقط مغز متفکر نیستند، بلکه....

ما به نیروهای روشنفکری که در صددند علم را به میان مردم ببرند (و مانند نوکران سرمایه عمل نکنند) سالیانه نی بیش از حد معمول می پردازیم. این هم واقعیتی است.

من به روحيات و خفیات تو واردم و همه‌ی موارد را می‌توانم به خوبی درک کنم (زیرا سنوالاتی مطرح می‌کنی که از خلال شان می‌توانم کاملاً افکارت را بخوانم) در کاپری و بعد از آن، بارها بهت گفته‌ام: اجازه می‌دهی بدترین عناصر محافل روشنفکری بورژواها دورت را بگیرند و در برابر عجز و لابه‌ی آنها سر تسلیم فرود می‌آوری. به زوزه‌ی صدها روشنفکر که از دستگیری «وحشتناک» این چند هفته فغان شان به آسمان رسیده گوش می‌دهی، اما صدای توده‌ها، صدای میلیون‌ها کارگر و دهقان را نمی‌شنوی و به فردیاشان گوش نمی‌دهی که توطئه‌گران دنیکی‌ن، گلچاک، لیانوزوف، رودزیاکو، کراسنایاگورکا [و سایر کادت‌ها] تهدیدشان می‌کند. کاملاً می‌فهم و خوب هم می‌فهم که با این حساب، آدم نه تنها می‌تواند بنویسد که «سرخ‌ها به اندازه‌ی سفیدها دشمن مردمند» (مبارزان طریق سرنگونی سرمایه‌داران و زمینداران، به همان اندازه‌ی زمینداران و سرمایه‌داران دشمن مردمند)، بلکه می‌تواند به رحیم بودن آسمان یا پدر ما، تزار هم معتقد باشد. می‌فهمم و خوب هم می‌فهمم.

\*

\*

\*

نه، واقعاً اگر خودت را از این محیط روشنفکران بورژوا بیرون نکشی مدفون خواهی شد. از ته قلب آرزو می‌کنم که هر چه زودتر به این عمل دست بزنی.

با بهترین آرزوها

لنین

زیرا چیزی نمی‌نویسی! آیا برای هنرمند که وقتش را صرف آه و ناله‌ی روشنفکران فاسد می‌کند و چیزی نمی‌نویسد شرم آور نیست؟ تباهی نیست؟

نوشته شده در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۹

ارسال به پتروگراد

در مجموعه‌ی آثار به زبان انگلیسی، ج ۴۴ ص ۸۴-۲۸۳



نکته‌ی بسیار جالب این است که سه چهار ماه پس از این تاریخ، گورکی در مقاله‌ی بی‌مدح لنین پرداخت و از جمله او را «نیکوترین انسانی» خواند «که جهان تا به امروز به خود دیده» و نوشت «لنین، شخصیتی حقیقی است که تدریجاً به موجودی اساطیری مبدل شده». لنین که دشمن فردپرستی بود از مشاهده‌ی این نوشته که به عنوان سرمقاله، در شماره ی ۱۲ مجله‌ی انترناسیونال کمونیست به چاپ رسیده بود سخت به خشم آمد و حاصل آن پیشنهاد زیر بود که تسلیم دفتر سیاسی حزب کرد:

به اعضای دفتر سیاسی امضای [این طرح را] پیشنهاد می‌کنم:

دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب، انتشار مقالات گورکی در شماره ۱۲ انترناسیونال کمونیست و به خصوص سرمقاله‌ی آن را نابجا می‌داند، این مقالات نه فقط حامل هیچ پیام کمونیستی نیست، بلکه دارای بسیاری نکات ضدکمونیستی نیز هست. به هیچ وجه در آینده نباید مقالاتی از این دست در انترناسیونال کمونیست به چاپ رسد.

لنین

۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰

طرح، به جز لنین، به امضای تروتسکی، کرسینسکی، و کالنین نیز رسیده است.

زیر نویس ها:

- ۱- ولادیمیر نیکلایویچ تونکوف [ ۱۹۵۴-۱۸۷۲ ] متخصص علم تشریح، از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ آکادمی پزشکی نظامی را اداره کرده است. بارها لنین را ملاقات کرده و با او در باره ی شرایط زندگی بهتر دانشمندان گفتگو کرده است.
- ۲- کادت یعنی حزب دموکرات. مشروطه طلب. این حزب که حزب عمده ی بورژوازی روسیه و در واقع حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب بود در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس شد. کادت ها که دموکراتیسم جعلی را وسیله ی استتار خود قرار داده و حزب شان را حزب «آزادی خلق» نامیده بودند می کوشیدند دهقانان را به سوی خود جلب کنند. کادت که هدفش حفظ تزارسم به شکل سلطنت مشروطه بود بعدها به حزب بورژوازی امپریالیستی تبدیل شد. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، کادت ها بر ضدجمهوری و انقلاب اقدام به توطئه ها و شورش های متعدد کردند.
- ۳- ولادیمیر گلاکینوتویچ کورونکو [ ۱۹۲۱-۱۸۵۳ ] نویسنده و روزنامه نگار روسی.

بازنویس: یاشار آذری